

بوجه دینی جایزه اول خوشتر وقت در که بوزده منجی و بر دی وجه اول کوره
نوع مصاف اول از سماجان نشانی جو زوسم که در قدم تا جانی از و سیرگی
انکه قدیمه نشان ابروم مراد با هشت به کمال حجت اظهار در پیمان شکن نیز آید
کردن شکسته گمان تا قصر عبد اولن السیر شکسته حال اولو از ان الهود غنای ملک
اقتی زینم تحقیق عدل عقل لربا دانی یعنی خالق معتدل قنصل امانت لردی
مخند ظاهر در ملک با دشان معناسه در نمی جمع نمید که عقل معناسه در مراد و او
نوا با نهند ان آفتند کانی مشو لا صبحه عدو سخن البته بر ملا که قنار اولو و دیگر
از باز کشت شاه چه خوش طره نشانی است تا یک رجو عدون نه لطیفه عجب
نوش بنوی می نه ضرب واقع اولوی که سخن خصم او بر سر ابرو ده عدم آنک
و سخن یک قصدی عدم سر ابرو سه بیغ و سخن هلاک اولوی بخت از حجاب
از ان رختی ولی امید می نون بر نرصل سدی اما جز و دنیا نشانی عایبه سیران
نوا و تم آنکه چشمند غری اسکارا هاشم هم و بر سر مراد بشیا نندون اگر نمان
پیدا اولوی جان اعلی غضب اولوی دیگر در پیل غم خفا و سپهرش منظر کشت
غم نلیسن و رسنوی فلک که طعن اید استی آن آری قد نرمت و ما بیغ اندم
سندی تحقیق پشیمان اولو که اما پشیمان لقا فاعل و بر مراد با دشان یک دشمنی خصوص
ضیوعه شبیه امتی در سستی بیک که در کشت و زمان عیش ای سانی کل کل
دری و عیش زمانی در پیش از حاتم و بیغ غور غم زینین و کم جای اولو که
و پیش هم در هیچ بر پیش جو که از پیشتر ز جام ناده که این زال تو خور و نس
ناده جاضون است که بوی کلن اولو سنی شری بشیا که کشت مشو هر جور
کشتا و در پیش کیتسا و هم کوی چو زو چینی دیگر ای آن تو ملک هم طلب
جام می خواهد ای دل سن هم مکن طلب ابر ستراب جامن طلب اید

طهر نم عجب

از ام حافظه

کین

کین بود قول بلسلستان سرای جمع زیر اجمستان سران پلمک سوزی
بوی مراد عشق الی سلطنت دن بستان ابرو کمان در حافظ بلخ
میکند داد فرار گاه حافظ یعنی نه بوجا غنق قنار گاه طوسه کما
کا لطره القدریة والقیة لا الامم با چه در معر که غنق لغت ارسلان
کین عدل با جی اجم مفتحن و اقم بصفتین جمع اجم در که قنصل معناسه در
اما بونت اول اول که حافظه دن او سرتی و مراد صای توای سرتی و او
با کل و کشتی یکیم سن سرتی سر و روان کل کشتی اید سلیم زین
سبیل چه کیم عاقر ضلوسن یکیم سن سبک زینن در یکیم سرتی کا قنصل
نیلیم مراد صانعک جمال شایست منصفه عد نظرک خطرا مدین بیان در
آه که طعنه یا بخواه ندریم اوست آه که شکر طعنه سندن سبک بوزک
کودم نیست چون آید ام روی ز این یکیم بوزم آید کین آه کن
و کل در نیلیم مراد نفس دشمنان من باج و جمال مراد اولو مراد کشتا در
بزو ای نا جیح و بر در دکتان غمده یکیم بوی ای نا جیح در کشت اولو در
عجب و نقصان طوطه کافر مای قدر میکند از من یکیم بونی قدر آید
بیرد بجی ابر بر بنیلیم کافر مای قدر دن مراد خرد مراد جیح خصوص حکم خرد کل
ابرو کین اسرار در سخن سرتی زینت لردی بر تم که حکمت عیاش
چو از او بر ستم بره غیبت جو چینی بچند از کین عیب عبت سرج
عیب کینا که بندن چو نکه بویله ظاهر اولو تو بونما که من مشو خرد من
یکیم سن خبیر که بن خرم ما قنصل نیلیم مراد قنصل بر رضادون
شکری چاره بود در دیگر شاه نرکان چه بسند و بجا هم انراخت
شاه ترکان چو که کندی و بنی چاه ابروی منی جیس اندی و سنگ

بخواه وصف کنی

چو در دنیا چه در دنیا
کین بویله کین